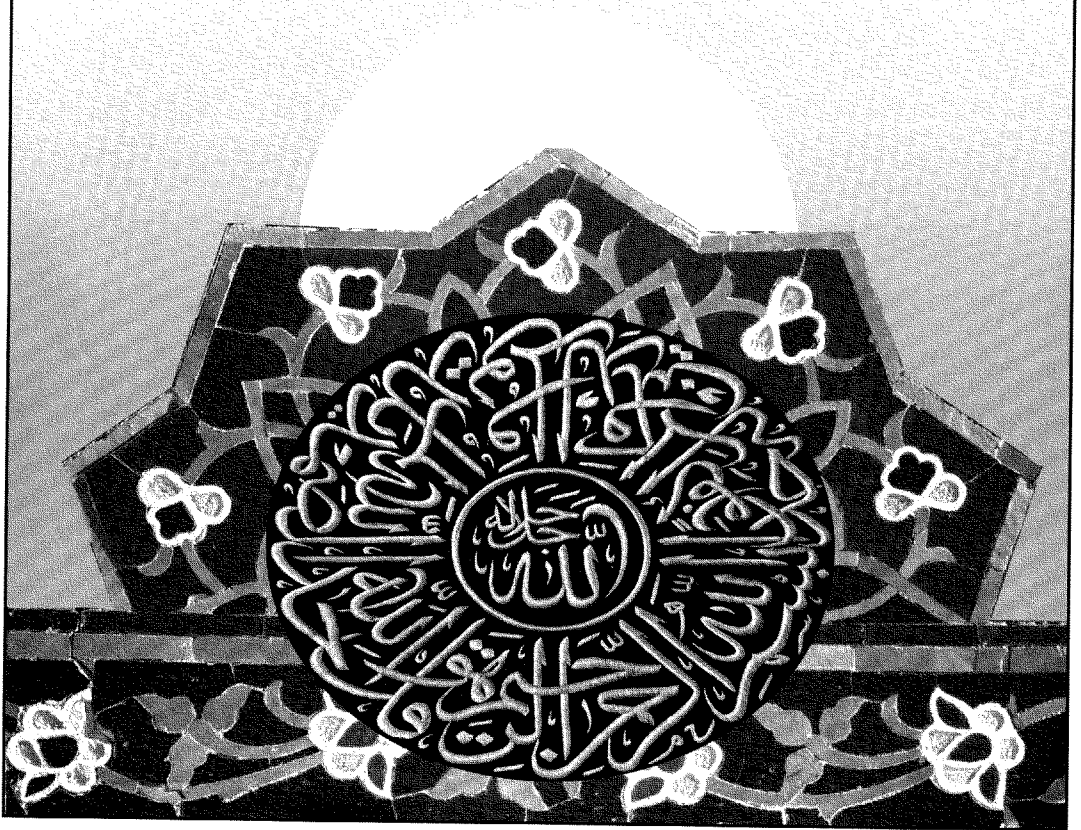


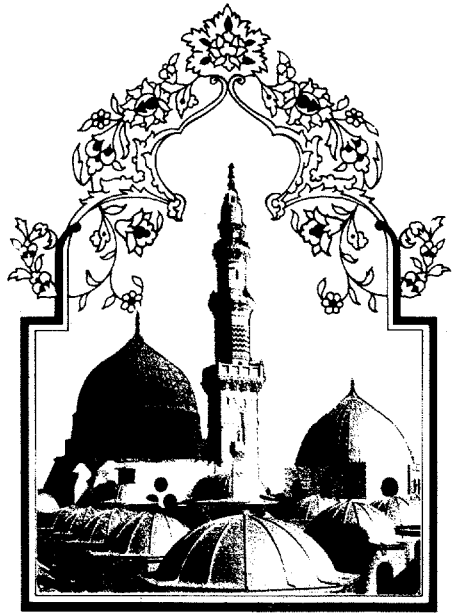
تاریخ و رجال



جامعه شیعه در مدینه

(نخاوله) (۴)

جعفر جعفریان/Werner Ende



۲. شمار جمعیت نخاوله

در باره شمار نخاوله مدینه، تردیدهایی وجود دارد. در سال ۱۹۶۴، یکی از جوانان نخاوله در پاسخ به پرسش جلال آل احمد، نویسنده فرهیخته ایرانی، در باره جمعیت نخاوله، تعداد آن را حدود پنج هزار (۵۰۰۰) نفر عنوان کرد.^۱ در کتابچه‌ای که ویژه زائران شیعه نوشته شده و به سال ۱۹۷۲ در پاکستان به چاپ رسید، شمار نخاوله چهار هزار

(۴۰۰۰) نفر دانسته شده است.^۲

عمر رضا کحّاله، نویسنده سوری سنّتی، در چاپ دوم کتاب «معجم قبائل العرب» خود که به سال ۱۹۶۸ در بیروت به چاپ رسید، شمار نخاوله را ۱۲۰۰۰ نفر نوشته است.^۳ کحّاله، در این باره از کتاب رحله الحجازیه بتنونی استفاده کرده است.^۴ بتنونی (م ۱۹۳۸) گزارش سفر سال ۱۹۰۹ خود را در این کتاب^۵ نوشته و به احتمال این عدد را از



یاد شده را از بنوعلی و دو طایفه بدوی دیگر و نیز تعدادی اشراف حسنی، که در داخل شهر زندگی کرده و شیعه بوده‌اند، متمایز می‌سازد.^۷

نایب الصدر شیرازی در گزارش سفر سال ۱۸۸۸/۱۳۰۵۶ خود، از رقم ۲۰۰۰ یاد کرده، اما این رقم وی، تنها مربوط به کسانی است که در محله‌ای در خارج شهر، جایی که او آن را حصار جدید خوانده، سکونت داشته‌اند.^۸ در باره وضعیت امروز آنان، آمار رسمی در دست نیست؛ شاید آمار قابل اطمینانی نزد سعودی‌ها وجود داشته باشد؛ اما تا آنجا که می‌دانم، چنین چیزی، تاکنون چاپ نشده است. برخی از آمارهایی که شماری از نویسندگان شیعه مذهب بیان کرده‌اند، آشکارا مبالغه‌آمیز است. افزون بر آن، باید توجه داشته باشیم که برخی از این آمارها، مربوط به شمار شیعیان دوازده امامی ساکن حجاز است؛ در حالی که آمارهای دیگر به نخاوله مدینه و یاروستاهای جنوب آن مربوط می‌شود.^۹ یوسف الخویی در گزارش اخیر خود از شیعیان مدینه که در آن می‌کوشد تا از کلی گویی بپرهیزد، می‌نویسد:

«تعیین رقم دقیق نخاوله، کار دشواری

ایوب صبری پاشا (م ۱۳۰۷/۱۸۹۰) که دقیقاً همین رقم را یاد کرده، گرفته است.^۶ از آنجا که صبری پاشا به عنوان یک مقام رسمی، مدت زمانی در مدینه زندگی کرده و از آنجا که به وضعیت اوایل دهه ۱۲۹۷/۱۸۸۰ بر می‌گردد، این احتمال وجود دارد که رقم یادشده نزدیک به واقعیت باشد.

رقم ۱۲۰۰۰ نفر برای آن زمان، کم و بیش مورد تصدیق محمد حسین فراهانی نیز - که در سال ۸۶ - ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ از مدینه دیدار کرده - قرار گرفته است. بر حسب اظهار وی، جمعیت مدینه و روستاهای اطراف آن در آن زمان، حدود ۸۰۰۰۰ نفر بوده که این رقم شامل ۱۰۰۰۰ نفر شیعه نیز می‌شده است. ۴۰۰۰ نفر از شیعیان در شهر و ۶۰۰۰ نفر در روستاهای اطراف مدینه می‌زیسته‌اند. به نظر می‌رسد که فراهانی، هم بنوحسین را - که در شهر اقامت داشتند و هم کشاورزان فقیری که خارج از حصار شهر زندگی می‌کرده‌اند - در شمار نخاوله به حساب می‌آورد؛ زیرا تصریح می‌کند که بخشی از خانه‌های آنان در داخل شهر و بخشی دیگر در بیرون حصار شهر، در نزدیکی قبرستان بقیع است. وی دو گروه

آنان محوّل شده بود، نداشتند. این احتمال نیز وجود دارد که آنان مجبور به این کار شده باشند. توضیح آن که، دستور ابن بلیهد می‌تواند به منزله احساس تنفر وی، نسبت به این اقلیت تعبیر شود؛ چرا که تخریب مزبور، شامل تخریب بقعه چهار امام مدفون در بقیع و برخی دیگر از اهل بیت نیز می‌شد.

از اتفاق، این اقدام ابن بلیهد یک پیشینه تاریخی نیز دارد. بر اساس گفته احمدبن زینی دحلان، زمانی که مکه نخستین بار در سال ۱۸۰۳ توسط وهابی‌ها اشغال شد، ساکنان (سنی) شهر مجبور به تخریب بقعه‌های موجود در قبرستان معلّاه و اماکن دیگر شدند.^{۱۲} از سال ۱۳۴۳/۱۹۲۵ به بعد، اعتراض عمومی نسبت به تخریب بقاع بقیع به‌طور عموم، و تخریب بقعه چهارامام به‌طور خاص، در متون و نوشته‌های شیعیان در باره مدینه وجود دارد.^{۱۳}

برای مدت زمانی، به نخاوله، شامل ساکنان محله نخاوله و کسانی که در باغستان‌های جنوب مدینه سکونت داشتند، اجازه داده نمی‌شد تا مردگان خود را در بقیع دفن کنند.^{۱۴} از سوی

است. برخی رقم ۱۰۰۰۰۰ نفر را عنوان می‌کنند؛ اما یک رهبر مذهبی که من او را ملاقات کردم، تخمین محتاطانه‌تری ارائه کرده، رقم ۳۲۰۰۰ نفر را عنوان کرد که شامل ۱۹۰۰۰ نفر از نخاوله، ۸۰۰۰ شیعه در وادی فرع، به علاوه ۵۰۰۰ نفر از سادات شیعه که در اطراف شهر زندگی می‌کنند، می‌شود. برخی هم رقم ۴۰۰۰۰ نفر را مطرح می‌کنند، بر این اساس حدود ۱۵ درصد از دانش‌آموزان مدینه، شیعه مذهب هستند.^{۱۵}

۳. تدفین و قبرستان‌ها

Eldon Rutter پس از انجام تحقیقاتی درباره نخاوله می‌نویسد: «نخاوله، آن‌گونه که اهالی (سنّی) مدینه می‌گویند، برای پول هرکاری را انجام می‌دهند.» سپس می‌افزاید: از این رو، پس از گشوده شدن مدینه به دست وهابی‌ها، در سال ۱۳۴۳/۱۹۲۵، شماری از آنان پس از حکم قاضی وهابی، ابن بلیهد، دست به تخریب بقعه‌های بقیع زدند.^{۱۱} با توجه به بقعه روی قبر عثمان و صحابه دیگری که در آنجا مدفون بودند، نخاوله دغدغه خاطر زیادی برای انجام وظیفه‌ای که از سوی حاکمان جدید به



آن هم در قیاس با بقیع که قبور صالحین در آنجا است.^{۱۸}

در سال‌های اخیر به شیعیان مدینه اجازه داده می‌شود تا مردگان خود را در بقیع در بخش خاصی، در نزدیکی مدفن اهل بیت، دفن کنند.^{۱۹} این نکته لازم به یادآوری است که برخی از زائران شیعه، که در دوره عثمانی یا سعودی، به طور اتفاقی در مدینه در گذشته‌اند، در بقیع دفن شده‌اند. در باره دوره سعودی، محمد شریف رازی از سه عالم ایرانی نام می‌برد: ۱ - محمد تقی طالقانی (در باره وی توضیحاتی خواهد آمد). ۲ - سید محمد رضا بهبهانی حائری (م ۱۳۹۱/ ۱۹۷۱ - ۷۲) ۳ - حجت الاسلام حاج میرزا عبد الرسول مرزبانی تبریزی (م ۱۳۹۳/ ۱۹۷۳ - ۷۴).^{۲۰}

به علاوه، یک قبرستان شیعی در نزدیکی روستای قبا وجود دارد. ادعا شده است که زمین این قبرستان جایی است که مسجد ضرار قرار داشته است؛ این مسجد به دستور حضرت محمد ﷺ در سال نهم هجری ویران گردید.^{۲۱} با توجه به معنای ضمنی مذهبی این مسأله، بعید به نظر نمی‌رسد که دشمنان شیعه این داستان را ساخته باشند. در اینجا از

دیگر، علی بن موسی این مطلب را یادآور می‌شود که شماری از سادات علوی، همانند برخی از امیران مدینه، از طایفه بنو حسین، مردگان خود را در نزدیکی مقبره اهل بیت دفن می‌کردند. این اطلاعات توسط ریچارد بورتون نیز تأیید می‌شود.^{۱۵}

براساس گزارش علی بن موسی از سال ۱۸۸۵ در حالی که وی برای مدتی یک مقام محلی در مدینه بوده و مدتی هم امام مالکیان را بر عهده داشته،^{۱۶} بر هیچ یک از مردگان نخاوله در حرم نماز خوانده نمی‌شود. به بیان دقیق‌تر: آنان از دری از درهای بقیع که به همین منظور تعبیه شده، وارد بقیع می‌شوند تا به کنار مقبره اهل بیت آمده و بر مردگان خود نماز گزارند.^{۱۷} می‌توانیم فرض کنیم که تقریباً در تمامی این موارد، مردگان نخاوله در بیرون دیوارهای بقیع، در قبرستانی که بورتون از آن یاد کرده و در نقشه وی از مدینه، محل آن مشخص شده، دفن می‌شده‌اند. با توجه به این مسأله است که وی در شرح خطای عمدی و لحظه‌ای خود، در حرکت از کنار بقیع، اشاره به رفتن به محل مخروبه و کثیفی که نخاوله در آنجا هستند، می‌کند؛

لباس‌های نارنجی بپوشند.^{۲۴} اینکه آیا هرگز چنین دستوری وجود داشته است یا خیر، قطعی نیست. اگر چنین باشد، می‌توانیم فرض کنیم که دستور مورد بحث (دستار قرمز اشاره‌ای به قزلباش‌ها دارد؟) به علاوه اقدامات تبعیض‌آمیز دیگر که در منابع ذکر شده است، کوتاه مدت بوده و (یا) به طور جدی اعمال نمی‌شده است.

با این همه، این مشخص است که نخاوله (به استثنای اشراف) برای مدت زمانی طولانی مجبور به زندگی در شرایط یک جامعه مطرود مانند، شده بودند. نخست آن که دست کم در دوره عثمانی - به آنان اجازه داده نمی‌شد، شب هنگام داخل دیوارهای مدینه بمانند، چه رسد به آن که در آنجا سکونت اختیار کنند!^{۲۵} محله آنان شامل چهار دیواری‌هایی بود که در اصطلاح به آنها حوش (جمع آن: احوشه، احواش و حیشان) گفته می‌شد و خارج از حصار اصلی شهر در جنوب حرم قرار داشت. در نقشه‌ای که توسط عبدالقدوس انصاری در کتاب «آثار المدینه المنوره» (چاپ ۱۳۵۴/۱۹۳۵ ق.) کشیده شده، از آن با عنوان محله نخاوله یاد شده

بحث بیشتر در این باره، خودداری می‌کنیم. نویسنده و سیاستمدار مشهور مصری، محمد حسین هیکل (م ۱۹۵۶) که در سال ۱۹۳۶ از این محل دیدن کرده، می‌نویسد: قبرستان مورد بحث در حال حاضر محل دفن روافض، شیعیان و نخاوله است. به هر روی، او هرگونه ارتباط این نقطه را با مسجد ضرار رد می‌کند.^{۲۲} بر اساس گفته یوسف الخویی، که در سال ۱۹۹۶ در آنجا بوده، آن محل در حال حاضر، یک قبرستان بزرگ است که زائران شیعه‌ای نیز که در مدینه وفات می‌کنند، در آنجا دفن می‌شوند.^{۲۳}

نخاوله: انزوا، تبعیض و بقا

۱. محله

نویسندگان شیعی و سنی و نیز نویسندگان غیر مسلمان، افزون بر بیان تبعیض موجود در رابطه با دفن مردگان، از انواع تبعیض‌ها و رفتارهای ناشایست دیگری نسبت به نخاوله توسط اکثریت سنی یاد می‌کنند. البته، هر آنچه در این باره گفته شده، لزوماً درست نیست. برای نمونه، بعضی از پاشاهان (عثمانی) به نخاوله دستور دادند تا دستارهای قرمز و



نقشه‌ها و طرح‌های جدید، قابل تشخیص نیست یا دست کم از آن یاد نشده است. با این حال، خیابان نخاوله (شارع النخاوله)، که از جنوب به بقیع منتهی می‌شود، در نقشه‌ای که در چاپ دوم کتاب عبدالسلام هاشم حافظ و همچنین تعدادی دیگر از آثار عربی، دیده می‌شود.^{۳۰} همچنین از آن با عنوان (خیابان نخاوله) در جلد اول یکی از آثار جدید فارسی، درباره شناخت مدینه یاد شده است.^{۳۱}

طبق گفته R. B. Winder گویا حوش النخاوله، نخستین بار توسط وهابی‌ها در دهه ۱۹۲۰ آسیب دیده و به‌طور قطعی در اواسط دهه ۱۹۶۰، به دنبال آشوب‌ها و درگیری‌های شدید فرقه‌ای، هنگامی که یک بزرگراه عظیم بر روی آن کشیده شد، به وسیله رژیم سعودی شکسته شد.^{۳۲} این بزرگراه، که بخش جنوبی خیابان ابوذر را امتداد می‌دهد، روی تعدادی از نقشه‌های جدید مدینه قابل رؤیت است. به موازات آن، اما با یک بن بست به سمت درب الجنائز (دست کم تا سال‌های اخیر) یک خیابان کوچک از جنوب به شمال هست که به احتمال همان شارع النخاوله قدیم است.^{۳۳}

است.^{۲۶} در یک نقشه قدیمی‌تر که نمای کلی شهر توسط مقامات ترکی در آن تصویر شده و توسط Bernhard Moritz در سال ۱۹۱۶ به چاپ رسیده، منطقه مورد بحث Garten mit Hausern نامیده شده است.^{۲۷} بهترین توصیف از این مناطق حومه شهری جنوب شهر مدینه در کتاب بورتون که طی سفر او در سال ۱۸۵۲ نوشته شده، آمده است:

مناطق مسکونی جنوب مدینه، عبارت از مجموعه‌های مسکونی به صورت قریه‌هایی با دیوارهای اطراف آن است که باغ و بستان میانه آنها را پر کرده است. این قریه‌ها را حوش می‌نامند، نامی که در مصر به کار می‌رود. هر حوش از چندین منزل یک طبقه تشکیل شده که در برابر آن زمینی باز قرار دارد و در هر حوش، گروهی زندگی می‌کنند. هر حوشی یک در چوبی استوار دارد که برای جلوگیری از دزدی، شب هنگام بسته می‌شود تا ساکنان بتوانند به راحتی از خود دفاع کنند. بیشتر ساکنان این احواش، بدوی‌های یکجانشین و^{۲۸} Schismatics هستند که در فصل بعدی از آنها سخن خواهیم گفت.^{۲۹}

محلّه پیشگفته، بر روی بعضی

مهاجرت با ایجاد یک محله ثابت، ایجاد مرزهای جدایی میان اعضای این گروه بسته با ساکنان اطراف، پروسه پیوند و جدایی و مسائل دیگر می توان تحقیق کرد. محله نخاوله، دقیقاً موضوعی ارزشمند برای تحقیق است. گفتنی است که تا این زمان، استاد و اطلاعات موجود برای انجام یک تحقیق فراگیر کافی به نظر نمی رسد. با توجه به تأثیر توسعه راه ها و بناها از دهه ۱۹۶۰ به این سو از جمله در محله نخاوله اطلاعات کم و بیش مبهمی انتشار یافته است. یک نویسنده از ضرورت ایجاد راه در میان احواش (نه لزوماً محله نخاوله به هدف تسهیل رفت و آمد، به ویژه حرکت ماشین های آتش نشانی به این منطقه، سخن گفته است.^{۳۷} در سال های ۸۷ - ۱۹۸۶ دولت سعودی موج جدیدی از پیشرفت های شهری را در مدینه به راه انداخت.^{۳۸} می توان مطمئن بود که هر آنچه از محله قدیمی نخاوله باقی مانده است، دیر یا زود ویران خواهد شد، هر چند نخاوله هنوز عنصر مهمی در بعضی از مناطق جدیدالتأسیس حومه شهر، در جنوب شرقی آن می باشند، اما به احتمال، منطقه واحدی که به طور انحصاری در اختیار

ویران شدن یا نشدن این محله در دهه ۱۹۲۰، بلافاصله پس از پیروزی سعودی ها بر حجاز، چندان روشن نیست. در منابعی که در دسترس بود، یادی از آن وقایع با ملاحظه آن مقطع زمانی، نشده است.

به هر حال، از ادامه وجود محله نخاوله در بسیاری از منابع تا سال ۱۹۶۰ یاد شده است.^{۳۴} بر اساس گفته حمزة الحسن، منطقه ای که پیش از این با عنوان «محله (زقاق) النخاوله» از آن یاد می شد، در حال حاضر، «حی الروضه» نامید می شود.^{۳۵} هیچ گونه توضیحی در باره طرح و نقشه آن محل و منطقه ای را که در برگرفته، وجود ندارد. چکیده اطلاعاتی که می توان از منابع مختلف به دست آورد، یک موضوع ویژه جالب را برای مطالعه در باره یک گروه و طایفه محلی در خاورمیانه، در اختیار ما قرار می دهد؛ مطالعه بر روی یک گروه بسته ای که ویژگی های هویتی خود را - که مبتنی بر موقعیت نژادی، مذهبی، زبانی و فرهنگی است - در چهارچوب یک قبیله، طایفه یا خانواده، آن هم در یک منطقه، شهر یا روستا حفظ کرده است.^{۳۶} در جنبه های مختلف این موضوع، از قبیل ارتباط



یک پارک عمومی به نام «النخیل پارک» برگزار شد.^{۴۱} هر جا که شیعیان (چه اشراف ساکن شهر، یا نخاوله)، در مناطق تحت پوشش طرح‌های توسعه جدید، صاحب زمین بودند، به احتمال - مانند سنیان - به آنها به خاطر تصرف زمین‌شان، غرامت پرداخت شده است.^{۴۲}

شمار قابل توجهی از آنان، از افزایش قیمت نفت سود برده و تاجران، مغازه داران و زمین داران موفق شده‌اند که خانه‌های خود را در خارج زمین‌هایشان در نزدیکی حرم به زائران اجاره می‌دهند. علاوه بر این، بسیاری از آنها از منافع اقتصادی دولت سعودی مانند پرداخت social security و همچنین وام‌های بدون بهره تا سقف ۳۰۰۰۰۰ ریال (۸۰۰۰۰ دلار) استفاده می‌کنند.^{۴۳}

درباره دو باغ «صفا» و «مرجان» این امکان وجود دارد که بخش بزرگی از آنها، در پی اقدامات گسترش شهری دولت سعودی، همچنان برجای مانده باشند.^{۴۴}

جلال آل احمد، با تعجب از شهرت این دو باغ نزد ایرانیان یاد کرده و آن را بسیار کم جاذبه و مورد غفلت واقع شده وصف می‌کند:^{۴۵} «توال‌های صفا بسیار کثیف بودند.» آل احمد بدون ذکر نام

افراد این قبیله باشد، وجود نخواهد داشت. طبق گفته الخویی، به هر حال، نخاوله هنوز در منطقه‌ای نزدیک به ۱۲ کیلومتر مربع که به نام آنان نامیده می‌شود، ساکنند.^{۳۹} اهمیت بخش کشاورزی مدینه، که شامل باغستان‌های نخلی نیز می‌شود و زمانی مشهور بودند، به سرعت رو به زوال است؛ به طوری که باغ‌ها و زمین‌ها به سرعت به مناطق مسکونی مدرن تبدیل می‌شوند. بنابراین، کشاورزان نخاوله مجبورند حرفه‌ای دیگر برگزینند. طبق اطلاعات شفاهی (مارس ۱۹۸۸)، اکنون تعداد اندکی از آنها، بیشتر در یک خیابان مدینه، صاحب مغازه و دکه می‌باشند و در آنجا گوشت کباب شده و غیره می‌فروشند. بی‌توجهی و تخریب بسیاری از مساجد، گورستان‌ها و مناطق دیگر که دارای اهمیت مذهبی هستند (آن هم در نتیجه سیاست‌های ساختمان سازی و غیره) نه تنها به وسیله شیعیان، بلکه توسط نویسندگان سنی نیز مورد انتقاد قرار گرفته است.^{۴۰}

برخی از نخلستان‌ها به پارک‌های عمومی تبدیل شده‌اند. در فوریه ۱۹۹۷ جشن‌های رسمی سالانه عید فطر، که شهرداری مدینه آن را ترتیب داده بود، در

دیگری بدون ذکر نام - می‌گوید: مالک آن‌السید الصافی است.^{۴۸} حمد الجاسر به عنوان مصحح می‌نویسد: متن نسخه خطی در اینجا مغلوط است. این امکان وجود دارد که نام باغ، صفا باشد که در اصل نسخه آمده است و این نام به احتمال از نام سید صافی گرفته شده باشد. به هر روی، قطعی نیست که آیا این شخص مالک رسمی این باغ بوده است یا خیر.

در باره محبوبیت و عمومیت استفاده از این دو باغ، به‌ویژه توسط ایرانیان،^{۴۹} این نکته را باید یادآور شد که نه تنها شیعیان (بلکه دست کم در برخی از زمان‌ها) سنیان ایرانی نیز در وقت زیارت مدینه در آنجا سکونت می‌گزیدند. به همین جهت است که سید عبدالله شیرازی، که در سال ۱۹۴۲ مشرف شده است، می‌نویسد: در زمان حضور وی در آنجا، برخی از روستاییان سنی خراسان نیز در باغ الصفا اقامت داشتند. آنان حاضر بودند تا بخشی از فضای باغ را که در تصرفشان بود، خالی کنند تا شیعیان بتوانند مراسم عاشورای خود را بدون خطر ازدحام برگزار کنند.^{۵۰}

یا اصفهان - به عنوان مالک (صاحب) باغ الصفا یاد می‌کند.^{۴۶} ممکن است جلال به خطا چنین برداشتی را کرده باشد؛ به این معنا که ایرانی مورد نظر، تنها این باغ را اجاره کرده بوده است. به هر روی، بسیار نامحتمل به نظر می‌رسد که دو باغ الصفا و المرجان در سال ۱۹۶۴ و یا حتی در قرن نوزدهم، هنوز وقف تلقی می‌شده‌اند.

اگر ما این گفته را که دو باغ یاد شده برای مدتی طولانی وقف بوده‌اند، معتبر بدانیم می‌توان اطمینان یافت که در دوره عثمانی، آنها به ملك خصوصی تبدیل شده‌اند. نام‌های این دو باغ این مسأله را تأیید می‌کند.

بر اساس گفته علی بن موسی (که یکی از سنیان مدینه بوده و گزارش خود را در سال ۱۸۸۵ نوشته (یکی از این دو باغ، جزو اموال یکی از خدام حرم با نام مرجان آقا سلیم بوده (و باغ به نام وی مشهور شده) است. وی از خواجه‌های حرم بوده که مسؤولیت اداره موتسلیم Mutesellim را داشته است. این اطلاعات توسط یک نویسنده ایرانی در سال ۱۸۸۸ نیز تأیید می‌گردد.^{۴۷}

علی بن موسی درباره باغ



۲. آموزش عمومی

مسئولان سعودی سطح تحصیلات عمومی را بالا برده‌اند،^{۵۱} و به نظر می‌رسد که نخواهیم نیز در این گسترش، نادیده گرفته نشده‌اند. کتابی که در سال ۱۹۵۰ در بیروت چاپ شده و به ارتقای تفاهم بیشتر میان سنیان و شیعیان می‌انداشد، نامه‌ای را خطاب به نویسندگان، از سوی شیخ محمد الدفتردار (یک مقام سعودی عهده‌دار مسائل آموزشی در مدینه) آورده است که وی در آن تأکید می‌ورزد که دولت سعودی، مدارس جدیدی را برای فرزندان نخواهیم تدارک دیده است و آنان می‌توانند در کنار برادران سنی خود در همه امور مشارکت داشته باشند؛ به همان صورت که سلف صالح چنین بودند؛ زیرا حکومت سعودی چیزی جز پیروی از سلف و حرکت در مسیر آنان را در نظر نداشته و تسامح اسلامی را می‌پذیرد. ما این مطلب را از مسئول امور معارف در مدینه منوره؛ یعنی استاد الشیخ محمد دفتردار اخذ کردیم.^{۵۲}

در نگاه اول، اینگونه به نظر می‌آید که چنین بیانیه‌ای، تصویری بسیار جذاب از اوضاع به دست می‌دهد؛ اما این

می‌تواند (و به احتمال قوی) بدین شکل تعبیر گردد که دولت، سیاست ایجاد یکپارچگی در امور مذهبی را دنبال می‌کند. در واقع، این امر به شدت نامحتمل است که دولت سعودی مطلقاً از ایجاد مدرسه‌ای مخصوص شیعیان برای مسائل مذهبی حمایت کند؛ هم از آن روی که دولت یاد شده، دولتی سختگیر است و هم به دلیل رویه‌ای که در تاریخ اسلام وجود دارد؛ بلکه، با توجه به طبیعت این دولت، باید انتظار آن را داشت که هر مسأله‌ای در این زمینه، به طور یکسان و به صورت سخت‌گیرانه در همه مدارس آموزش داده می‌شود؛ مدرسی که دانش آموزان نخواهیم نیز در آنها تحصیل می‌کنند. در آن مدارس به صورت سختگیرانه‌ای بر اساس عقاید و هابیت تدریس می‌شود. در تاریخ صدر اسلام، برخورد صحابه با فتنه، تصویر معاویه و فرزندش یزید و نقش عبدالله بن سبا از نمونه‌های مورد نظر هستند.^{۵۳} بچه‌ها و اولیای آنان نیز ناگزیر این قبیل آموزش‌ها و آموزه‌ها را در مدارس سعودی، در جهت تقویت دیدگاه ضد شیعی از اسلام و تاریخ به حساب می‌آورند. در نوامبر ۱۹۹۱، دانش آموزان

شیعه مذهب در منطقه شرقیه [احساء و قطیف] بر ضد کتاب جدید درسی که با مذهب آنان به عنوان یک بدعت تمام عیار برخورد می‌کرد، اعتراض کردند.^{۵۴}

طبق گزارشی تازه، این یک قانون نانوشته است که یک فرد شیعه مذهب، نمی‌تواند معلم درس دینی، تاریخ یا عربی، و یا مدیر یک مدرسه گردد.^{۵۵} از طرفی، هیچ مدرسه‌ای زیر نظر دولت سعودی، ویژه نخاوله وجود ندارد. همچنین به آنان اجازه ایجاد مدرسه خصوصی داده نمی‌شود. آخرین مدارس سنتی شیعی (در منطقه شرقیه) در دهه ۱۹۵۰ بسته شد.^{۵۶} همچنین دانش‌آموزان نخاوله‌ای کوچک‌ترین شانسی برای دریافت بورسیه برای تحصیل در خارج از کشور را ندارند.^{۵۷} با این همه، می‌توان فرض کرد که در سال‌های اخیر، آموزش عمومی، که شامل دخترها نیز می‌شود، پیشرفت‌هایی را در بین آنان به همراه داشته است.

نتیجه این پیشرفت هر چه باشد، این امکان وجود دارد که دست کم بعضی از فرزندان نخاوله، از فرصتی که به وسیله آموزش‌های جدید به آنها داده شده، استفاده کرده باشند و شاید شمار بیشتری

از آنان امروز نیز چنین بهره‌ای را ببرند. اما هرچه باشد، آموزش بهتر برای نخاوله، لزوماً به معنای در اختیار قرار دادن فرصت‌های برابر (با سنیان) در زندگی اجتماعی به نخاوله نمی‌باشد. احیاناً اقدامات زیرکانه‌ای برای دور نگه داشتن آن‌ها از شغل‌های قابل توجه وجود دارد. درباره این شرایط، الخوئی در باره احساس تبعیضی گسترده و فراگیر در استخدام صحبت می‌کند: کسانی که موفق به یافتن کار در خدمات شهری می‌شوند، در پلیس و در نیروهای نظامی، نمی‌توانند به مدارج بالا دست پیدا کنند؛ گرچه گاهی اوقات ممکن است به درجه‌های متوسطی دست یابند. هیچگاه به نخاوله وظایفی در مسائل و مناطق حساس، مانند قوه قضاییه، حرم، یا بقیع داده نمی‌شود.^{۵۸}

۳. حضور در سیاست داخلی

درباره حضور آنها در سیاست داخلی، Nallino - بر اساس اخباری که خود شنیده - درباره اعتراض محلی گسترده (سنیان) بر ضد اجازه شرکت نخاوله در انتخابات مجلس شورای حجاز، در سال ۱۹۳۷ صحبت می‌کند.



زندان بردند؛ به طوری که برخی از آنها در نتیجه شکنجه در زندان جان دادند.^{۶۰} به سختی می‌توان درستی و قابل اعتماد بودن این خبر را دریافت. این ممکن است که خبر یاد شده بر اساس یک منبع (به احتمال متعصب) بوده باشد. طبق اطلاعات قابل دسترس من، در نزد دولت سعودی، چنین متنی درباره چنین حادثه‌ای در سال ۱۹۵۲ یا ۱۹۵۳ وجود ندارد. بررسی مطبوعات معاصر خاورمیانه ممکن است نتیجه‌ای در این مورد به دست دهد؛ ولی این کاری است که تاکنون موفق به انجام آن نشده‌ام. این احتمال هم وجود دارد که به حادثه مورد نظر، در بعضی از مکاتبات دیپلماتیک اشاره رفته باشد.

در ارتباط با خواسته‌های مطرح شده به وسیله نخواستله در تظاهراتشان، نشریات مخالفی که حادثه را گزارش کرده‌اند، جزئیات زیادی نیامده است. نویسندگانی بیان آورده است که نخواستله اجازه شهادت در دادگاه را (در مسائلی که سنیان درگیر آن هستند) ندارند. آنان ممکن است درخواست لغو چنین رویه‌ای را از مسؤولان سعودی کرده باشند. متنی در نشریه‌ای دیگر تلمیحاً

ابن سعود، با استناد به سابقه اجازه دادن ترکان جوان به نخواستله، برای داشتن حق رأی در اوایل این قرن، نسبت به مخالفت‌های موجود، واکنش نشان داد.^{۵۹} بر اساس نوشته‌های ضد سعودی، که در بیروت و نقاط دیگر توسط افراد تبعیدی منتشر شده است، شیعیان نخواستله در سال ۱۹۵۲ (۱۹۵۳؟) تظاهراتی ترتیب دادند و خواستار آن بودند تا برخوردی یکسان نسبت به آنان (بادیگران) شود و به تمامی تحقیرها، و آزار و اذیت و تعقیب آنان - به عنوان شیعیان - توسط کارگزاران مذهبی (سنی) سعودی خاتمه داده شود. گفته می‌شود که پسر شاهزاده (و سپس شاه) فیصل؛ یعنی امیر عبدالله الفیصل (که برای مدت زمانی وزیر کشور بود) شخصاً اعزام یک نیروی تنبیهی را توسط سربازها و برده‌ها (slaves کذا) بر ضد روستاییان بی دفاع نظارت کرد؛ ابتدا روستاییان را در خانه‌هایشان گرد آورده، به شدت کتک زدند، سپس بعضی از آنان را با غل و زنجیر به پشت وسایل نقلیه موتوری بستند و در خیابان‌های مدینه روی زمین کشیدند. در پایان، بسیاری از بازداشت‌شدگان را با خشونت درون کامیون انداختند و به

باشد، آنگاه می‌توان چنین تصور کرد که رابطه‌ای میان این حادثه و مرگ ملک عبدالعزیز ابن سعود در همان سال (۹ نوامبر، ۱۹۵۳) وجود داشته است.

۴. جنبه مذهبی

چنین تصور می‌شود که در دوره عثمانی، از ورود نخاوله به مسجد پیامبر ﷺ جلوگیری می‌شد؛ همچنین گفته می‌شود که یکی از شهرداران مدینه، گاردی از آنان را فراهم آورده بود تا سگ‌ها را از مقابل آن مسجد دور کنند.^{۶۳} در اواخر دوره عثمانی، اعمالی مانند مجالس عزاداری شیعیان، تا حدودی توسط مسؤولان تحمل می‌شد. همان‌گونه که امین‌الدوله در سال ۱۸۹۹ مشاهده کرده، مراسم سوگواری و نوحه سرایی برای امام حسین ﷺ در عوالی، کم و بیش به صورت آشکار برگزار می‌شده است.^{۶۴} دشوار است که بتوان گفت روستاهای شیعی آن منطقه نیز شاهد مراسمی از این دست برای ایام شهادت امام حسین ﷺ بوده است یا نه. مراسم سینه زنی^{۶۵} یا اعمال دیگر از این دست، به صورت عمومی و علنی اجازه داده نمی‌شده است؛ اما محتمل است که

چنین می‌نویسد: در همان موقع، نخاوله درخواست حق تشکیل «نقابت» را داشته‌اند؛ یعنی نوعی صنف یا اتحادیه، شبیه آنچه که به گفته همین نویسنده در اواخر حکومت عثمانی وجود داشته و سعودی‌ها در نخستین روزهای تثبیت قدرتشان در مدینه آن را منحل کردند. (شاید اشاره به نقابت شیعیان یا مزورون باشد).^{۶۱}

در اوایل دهه ۱۹۵۰، در واقع، ناآرامی‌های کارگری در سعودی سامان یافت که به اعتصابات عمومی در بخش نفت خیز در منطقه دمام (در منطقه شرقی) در اکتبر ۱۹۵۳ منجر شد. دولت با اقدامات مختلف؛ از جمله ممنوع کردن مکرر تمامی اتحادیه‌های کارگری، واکنش نشان داد. بر اساس منابع در دسترس من، نمی‌توان دریافت که آیا ارتباطی میان تظاهرات برگزار شده توسط نخاوله در مدینه و ناآرامی‌های منطقه شرقی - جایی که بسیاری از کارگران و کارمندان شرکت آرامکو (ARAMCO) شیعه مذهب هستند - وجود داشته است یا خیر.^{۶۲}

اگر تظاهرات نخاوله به جنای ۱۹۵۲، در سال ۱۹۵۳ صورت گرفته



وضعیت حاکم در منطقه شرقی (قطیف و احساء) وضعیت شیعیان مدینه چنین است:

آنان نه می‌توانند آشکارا عقیده خود را بیان کنند و نه قادرند تا به آداب و رسوم خویش عمل کنند. آنان آشکارا نمی‌توانند دعوت به نماز کنند. آنان حق به سر کردن دستار سنتی خود را ندارند؛ این در حالی است که زائران خارجی از این قبیل ممنوعیت‌ها معاف هستند ... مستخدمان دولتی (شیعه مذهب) که مجبور به حضور در نماز جماعت هستند، نمی‌توانند علائمی از تشیع خود، مانند استفاده از مهر و تـربت را در نماز از خود نشان دهند».^{۶۹}

علاوه بر این، اجازه ساختن مسجد به نخواستار داده نمی‌شود؛ گرچه آنان در مکان‌هایی که از آن با عنوان حسینیه یاد می‌شود، اجتماع می‌کنند. (به ادامه بحث توجه کنید).

از طرف دیگر، نمی‌توان در عمل، آنان را از ورود به حرم منع کرد، یا مانع نماز خواندن آنان در آنجا شد. با توجه به رشد جمعیت شهر (بر طبق سرشماری ۱۹۷۴ تقریباً ۲۰۰۰۰۰ نفر در

مراسم یاد شده در پشت درهای بسته، در مجالس خصوصی سوگواری صورت می‌گرفته است. به هر روی، باید به خاطر داشت که زنجیر زنی در دوران متأخر وارد جوامع شیعی در غرب (دنیای اسلام) (مانند منطقه جبل عامل) شده است.^{۶۶} در باره حجاز نیز می‌توان تصور کرد که این «مجاورون» - شیعیان نقاط دیگر که به مدینه مهاجرت کرده بودند - یا زائران شیعی بوده‌اند که این قبیل اعمال را به آن ناحیه آورده‌اند و خود نخواستار لزوماً این قبیل کارها را انجام نمی‌داده‌اند.

مطبوعات مخالف اخیر، از دولت سعودی، برای جلوگیری از انجام آداب و رسوم مذهبی توسط نخواستار انتقاد می‌کنند.^{۶۷} در رابطه با این انتقاد، باید به یاد داشت که شماری از مواردی که تحت عنوان بدعت از سوی وهابیان مورد مخالفت قرار می‌گیرد، به‌طور یکسان بر شیعیان و سنیان تأثیر گذاشته است. جشن عمومی تولد حضرت محمد ﷺ و اذکار صوفیانه نمونه‌ای از این موارد هستند.^{۶۸} به هر روی، تردیدی وجود ندارد که هرگونه بیان آشکار آداب و رسوم شیعی، کم و بیش، به سختی توسط مسؤولان سعودی سرکوب می‌گردد. در مقایسه با

آن زمان)^{۷۰} و نیز فزونی زائران سعودی و خارجی در مدینه، برای مأموران و خادمان حرم بسیار دشوار است که نخواستند را جدا کرده و از ورود آنان به حرم جلوگیری کنند. این احتمال وجود دارد که اعتراض نسبت به مسأله تبعیض در حق نخواستند، (در میان چیزهای دیگر) به این نکته هم اشاره داشته باشد که مراسم عمومی شیعی؛ مانند مراسم عزاداری، به ویژه اعمال احساساتی آن و غیره، ممنوع می‌باشد. به هر روی، یک عالم لبنانی شیعه که زائر مدینه در ایام حج سال ۱۹۶۴ بوده است، از نخواستند دیدن کرده و از حسینیه آنها، جایی که وی روز عید غدیر در این موضوع سخنرانی کرده است، یاد می‌کند. عالم مورد بحث، محمد جواد مغنیه (م دسامبر ۱۹۷۹)، به گفته خودش، این کار را به درخواست شیخ محمد علی العُمَری، رهبر مذهبی نخواستند، انجام داده است. مغنیه می‌گوید: عده زیادی در مراسم سخنرانی او شرکت کردند.^{۷۱}

حسینیه‌ای که مغنیه از آن یاد کرده، به احتمال، شبیه همان حسینیه‌ای است که یوسف الخویی در سال ۱۹۹۶ آن را وصف کرده است؛ جایی که مراسم

سوگواری محرم در آن برگزار می‌شده است. براساس گفته این نویسنده، حسینیه یاد شده در یک زمین مخروبه دور از شهر و در همسایگی مسجد سلمان فارسی قرار دارد. علاوه بر حسینیه بزرگی که الخویی از آن یاد می‌کند، در مدینه امروز، حسینیه‌های دیگری (حدود ده باب) وجود دارد که یکی از آنها مخصوص زنان است. تمامی اینها در خانه‌هایی قرار دارد که هیچ نشانی از این که حسینیه باشد، در شکل بیرونی آن وجود ندارد.^{۷۲} روشن است که نخواستند، حتی تحت سلطه حکومت سعودی نیز، فرصت‌هایی را برای زائران شیعه ایرانی جهت برگزاری مراسم سوگواری اهل بیت، بر طبق رسوم خود و بدون دخالت وهابیان فراهم آورده (و می‌آورند). یک نویسنده ایرانی، به هم‌مذهبان خود چنین توصیه می‌کند:

«بهبتر است عزاداری و نوحه سرایی برای غربت و شهادت زهرای اطهر و ائمه بقیع علیهم‌السلام در اجتماع شیعیان و محل مسکونی آنان و دور از انظار اهل تسنن انجام گیرد.»^{۷۳}

نویسنده ایرانی، سلطان حسین تابنده گنابادی (رضا علیشاه



مسجد النبی ﷺ گنجانده شده و همچنین به طلاب ایرانی نیز اجازه ورود به این حوزه داده شود، با توجه به رویه این دولت، غیر واقعی به نظر می‌رسد و گویا مسؤولان سیاسی و مذهبی سعودی نیز با بی‌اعتنایی با آن برخورد کرده‌اند.^{۷۷}

۵. راهنمایی مذهبی

به نظر می‌رسد، از قدیم رسمی میان نخواستله وجود داشته (و به احتمال هنوز نیز وجود دارد) که از عالمان خارج دعوت می‌کردند تا برای مدت زمانی میان آنان بمانند و به عنوان راهنما و روحانی مذهبی عمل کنند. در زندگی نامه سید عبدالحسین شرف‌الدین، عالم شیعه لبنانی، آمده است: وقتی به سال ۱۳۲۸ / ۱۱ - ۱۹۱۰ به مدینه آمد، به دعوت نخواستله به سخنرانی پرداخت و در باره اخلاقیات اسلامی سخن گفت و آنان را موعظه کرد.^{۷۸} به احتمال، سید محسن امین نیز که سه بار مدینه را زیارت کرده، چنین کاری را انجام می‌داده است. برای سال ۱۹۶۴، تنها می‌توانیم، از محمد جواد مغنیه یاد کنیم.

پس از جنگ جهانی دوم، آیت‌الله بروجردی ایرانی (م ۱۹۶۱) که برای

متولد ۱۹۱۳-۴) در فصلی که در باره اقامتش در مدینه به سال ۱۹۵۰ نوشته است، از شکایت یک عالم سعودی وهابی، از رفتار غیر معقول و غیر قابل قبول نخواستله یاد می‌کند. به نوشته وی، این شخص؛ یعنی ابراهیم السلام، که زمانی کتابدار اصلی حرم بوده، اظهار کرده است که نخواستله هنوز بر شیخین لعن می‌کنند. نویسنده اعتراف می‌کند که در واقع، این رسم، باید از بین برود.^{۷۴}

بی‌شک بیشتر عالمانی که در حرم یا دانشگاه اسلامی مدینه (تأسیس ۶۲ - ۱۹۶۱)^{۷۵} تدریس می‌کنند، دیدگاهی کاملاً منفی نسبت به شیعه، به ویژه نسبت به هر نوع وحدت و آشتی میان شیعیان و سنیان دارند. این مسأله که یک فرد شیعه مذهب، از خارج از عربستان، یا مدینه یا منطقه شرقی بتواند در این مراکز علمی تحصیل کند، تا به امروز غیر قابل تصور است؛ مگر فردی که به طور رسمی و به صورت قانع‌کننده‌ای، تغییر عقیده خود را اعلام کرده باشد. طبعاً پیشنهادی که میرزا خلیل کمره‌ای^{۷۶} طی نامه‌ای به ملک فیصل در دسامبر ۱۹۶۴ مطرح کرده و ضمن آن خواستار آن شد تا اجازه داده شود فقه شیعه در برنامه‌های آموزشی

در آنجا، در گزارشی که از سفرش در سال ۱۹۵۶ نوشته است، نام می‌برد.^{۸۶} از اطلاعاتی که در اختیار من است، معلوم نیست لواسانی چند سال در مدینه اقامت داشته است.

در طول سال‌ها، عالم دینی دیگری، با نام شیخ عبدالحسین فقیه رشتی (متولد ۱۹۰۳ در نجف) در موسم حج به مکه و مدینه می‌رفت تا حجاج ایرانی را درباره مسائل شرعی و زیارت توجیه و موعظه کند. او این کار را به فرمان استادش، در زمان حیات استاد و پس از آن تا سال درگذشت آیت الله بروجردی (۱۹۶۱) و دست کم تا اوایل دهه ۱۹۷۰ انجام می‌داد.^{۸۷} به هر روی، کار اصلی او تعلیم حجاج بود، نه آموزش شیعیان محلی مدینه.^{۸۸}

بحث درباره سیاست [آیت الله] بروجردی برای فرستادن حجاج به خارج از کشور، از دایره این بحث بیرون است. نکته جالب این است که چطور جامعه شیعه محلی، این نمایندگان قم را می‌پذیرفت، در حالی که رهبر مذهبی آنها، شیخ عمری، دنباله‌رو مراجع نجف بود.^{۸۹} سؤال دیگر این است که مسؤولان سعودی، اطلاعاتی از این تحول

چندین سال، مرجعیت مطلق شیعه را در اختیار داشت، یکی از شاگردان پیشین خود را به مدینه فرستاد^{۸۰} تا در آنجا «بقایای شیعه را حفظ کند».^{۸۱} این نماینده، که محمد تقی طالقانی نامیده می‌شد، به‌طور ناگهانی در سال ۱۹۵۳ دو سال بعد از رسیدنش به مدینه، فوت کرد.^{۸۲} سیزده سال بعد، برادر جوانتر او، نویسنده ایرانی، جلال آل احمد، (م ۱۹۶۹) - که زمانی عضو حزب توده بود^{۸۳} - برای انجام حج به مکه رفت و مدینه را هم زیارت کرد. وی در آنجا، در پرس و جو و تحقیق در باره وضعیت درگذشت برادرش، اصرار نکرد.^{۸۴} شاید در قم یا جای دیگری، نامه‌ها و مدارکی در باره فعالیت‌های محمد تقی طالقانی در مدینه وجود داشته باشد؛ اما اگر هم باشد، هنوز در دسترس قرار نگرفته است.

سید محمد تقی طالقانی، تنها کسی نبود که به عنوان نماینده آیت الله‌های قم به مدینه فرستاده شد. حدود یک سال بعد از مرگش، بروجردی به حاج سید احمد لواسانی دستور داد که برای کارهای مشابه به مدینه برود.^{۸۵} یک نویسنده ایرانی، به اختصار از او و فعالیت‌هایش



داشته‌اند یا نه.

اوقات - اگر نه همیشه - در میان نخواستگاری
مدینه فعالیت می‌کردند.

در باره شیخ محمد العمری، که پیش از این، از او نام برده شد، باید فرض کنیم که نسب او به بنو عمرو، از طوایف قبیلۀ حرب بر می‌گردد.^{۹۱} الخویبی او را «یک رهبر مذهبی و قبیلۀ ای مسن» می‌نامد.^{۹۲} تصویری از این شخص، که مغنیه او را «العلامه» می‌نامد، در کتاب حمزة الحسن درباره شیعیان عربستان آمده است. تا آنجایی که می‌دانم، این تنها تصویری است که از یک نخواستگاری واقعی، تاکنون چاپ شده است.^{۹۳} با توجه به اطلاعات شفاهی که من قادر به گردآوری آنها بوده‌ام، در سال ۱۹۹۵ شیخ محمد العمری بیشتر آموزش‌های مذهبی خود را در نجف کسب کرد. استاد اصلی او، در دهه‌های چهل و پنجاه میلادی، سید باقر (ابن سید علی) احسانی، معروف به الشخص بوده است. این فرد (که برخی او را آیت الله می‌دانند) در شهرک الاحساء، به سال ۹۹- ۱۳۱۶/۱۸۹۸ متولد شده، در سال ۴- ۱۹۰۳/ ۱۳۲۱ به نجف آمد و تا زمان مرگش در ۱۹۶۲ در آنجا زندگی می‌کرد. از آنجایی که وی یکی از شاگردان میرزا محمد حسین نایینی و

از اطلاعات اندکی که در دسترس من هست، به روشنی به دست می‌آید که نخواستگاری رهبران دینی خودشان را در این اواخر (به احتمال به طور مرتب و متوالی) داشته‌اند؛ اما مایل به داشتن علمایی از بیرون، برای به دست آوردن حمایت معنوی، از طریق آنان بوده‌اند. می‌توان چنین فرض کرد که علمایی که از بیرون می‌آمدند و پاسپورت ایرانی داشتند (دست کم در بخش عمده دوره پهلوی) موقعیت بهتری در ارتباط با حاکمیت سعودی، در قیاس با رهبران مذهبی بومی نخواستگاری داشته‌اند.

در ارتباط با روحانیون محلی، پرسش بی‌پرده آن است که اینان، آموزش‌های دینی عالی خود را از کجا فرا می‌گرفته‌اند. ممکن است برخی از آنان در عتبات تحصیل کرده باشند. سید محسن امین در گزارش سفر خود به مدینه، در اواخر روزگار عثمانی، از دو نفر از مردم عوالی نام می‌برد که طلبۀ نجف بوده‌اند.^{۹۰} کسانی مانند شیخ محمدعلی الهاجوج که احیانا در آغاز به عنوان روحانی در میان قبیلۀ خود فعالیت می‌کرده و سپس، دست کم در برخی از

به عنوان یک طلبه عادی در حوزه‌های سنی در حجاز یا جای دیگر ثبت نام کند. به بیان دقیق‌تر، باید چنین فرض کنیم که او در جوانی مستقیماً به نجف رفته است. به احتمال، در جریان رفتنش به نجف، یا پس از پایان تحصیلاتش در مسیر بازگشت، در بحرین یا احساء، در منزل استادش سید باقر الشخص، مدتی اقامت گزیده باشد. (روابطی میان شیعیان احساء و شیعیان مدینه وجود داشته؛ اما در باره جزئیات آن آگاهی ندارم). بر اساس گفته الخویی، در حال حاضر (۱۹۹۶) «تعداد انگشت شماری روحانی مذهبی شیعه در مدینه وجود دارد»^{۹۵} اما طی سال‌ها، شیخ محمد العمری، نماینده اصلی مراجع نجف؛ مانند سید محسن حکیم، ابوالقاسم خویی و در حال حاضر، آیت الله سیستانی بوده و هست. الخویی در جریان دیدارش از محلی که شیخ عمری در آنجا نماز جماعت برگزار می‌کرده، تصاویری از (پدر بزرگ خودش) ابوالقاسم خویی، و همچنین هر دو آیت الله گیلپایگانی (م ۱۹۹۳) و سیستانی را دیده است.

علاوه بر امامت نمازهای ظهر و عصر و همچنین نماز برای اموات، شیخ

شماری دیگر از مجتهدان برجسته بود، خود نیز استادی موفق شد؛ هرچند که تعداد آثارش - دست کم آنهایی که به چاپ رسیده است - به نظر محدود می‌رسند.^{۹۴}

نزد همین عالم بود که شیخ عمری ما، برای مدت زمانی تحصیلاتش را آغاز کرد. وی پیوند بیشتری با استادش داشت و گفته می‌شود که با یکی از دختران وی ازدواج کرد؛ همان که همراه وی به مدینه آمد.

پس از مرگ الشخص، شیخ عمری برای مدتی تحصیلات خود را در نجف ادامه داد؛ آن هم همراه با دو آیت الله مشهور؛ یعنی سید محسن حکیم (م ۱۹۷۰) و سید ابوالقاسم خویی (م ۱۹۹۲). تاریخ دقیق بازگشت او به مدینه برای من مشخص نیست. همین‌طور من نمی‌توانم بگویم، آیا شیخ عمری قبل از آمدن به نجف، آموزش‌های دینی اولیه‌اش را در مدینه کسب کرد یا در نزدیکی همان مدینه منوره؛ و اگر چنین باشد، معلم او یک معلم بومی نخاولی، یک مجاور و یا شخص دیگری بوده است. این ناممکن است که او می‌توانسته - یا حتی به او اجازه شده - تا

شیعیان دوازده امامی آن را، روز تولد امام دوازدهم می‌دانند) خطبه خوانده بود، دستگیر شد. حمزة الحسن، شیخ کاظم را فرزند محمد علی العمری معرفی می‌کند.^{۹۸}

از آنجایی که من اطلاعات موثقی در باره دستگیری شیخ کاظم، از جمله در باره زمینه سیاسی، مدت دستگیری و بازتاب احتمالی آن بر نخواست، ندارم، از اظهار نظر در باره این رخداد، خودداری می‌کنم.

کاملاً روشن است که در حال حاضر، نخواست در خطر تبدیل شدن به کانون تحریکات شیعی انقلابی (نه فقط ایرانی) بوده و مورد تردید و سوء ظن شدید مسؤلان سعودی قرار دارند. در پی تنش میان ایران و عربستان سعودی، می‌توان بخشی از این تردیدها را سیاسی دانست؛ اما در کنار آن، مسأله، با برخی از ادبیات بحث‌انگیز و انتقادی میان شیعه و سنی از جمله بحث سب صحابه نیز درآمیخته است. بالا گرفتن موجی از این اختلاف نظرها و ادبیات ردیه نویسی و بحث‌انگیز از پس از ماجرای جمعۀ خونین در سال ۱۹۸۷ / ۱۳۶۶ ش. به روشنی این گفته را تأیید می‌کند.^{۹۹}

العمری، عقد ازدواج نیز منعقد می‌کند؛ و از آنجایی که هیچ دادگاه شیعی در مدینه وجود ندارد، وی به عنوان یک قاضی غیر رسمی، به حل و فصل اختلافاتی که نخواست در آن درگیر هستند، می‌پردازد. همین طور، وی در مسائل مربوط به اوقاف شیعیان مورد مشورت قرار می‌گیرد. از اتفاق، روشن نیست که بر سر تشکیلات قدیمی چه آمده است؛ اما به نظر می‌رسد که تشکیلات جدیدی توسط شیعیان تأسیس شده است که جدای از تشکیلات سنی‌ها، به ثبت رسیده است.^{۹۶}

نشانه‌ای وجود دارد که آموزش علوم دینی در خانواده شیخ عمری، ادامه یافته است. در اول جولای سال ۱۹۸۷؛ یعنی چند هفته قبل از «جمعۀ خونین» در مکه (۳۱ جولای)^{۹۷} [۶ ذی حجه ۱۴۰۷ / ۱۱ مرداد ۱۳۶۶] خبری در کیهان هوایی (تاریخ ۲۳ ژوئن سال ۱۹۸۷) درج شد بدین مضمون که رهبر شیعیان مدینه با نام شیخ کاظم علی العمری بازداشت شده است. طبق گزارش «منابع موثق و آگاه» مأموران امنیت سعودی، وی را در اواسط آوریل و به دنبال مراسمی که وی به مناسبت مراسم شب نیمه شعبان (که

پس از درگیری در مکه و مدینه (به ویژه دهه ۱۹۸۰) میان زائران شیعی (بیشتر ایرانی‌ها) و نیروهای امنیتی سعودی در مراسم سالانه حج، خودداری کرده‌اند.^{۱۰۲} گفته می‌شود که در این سال‌ها، شیخ محمد العمری، مدینه را در زمان حج ترک می‌کرد تا از ورود در این درگیری‌ها جلوگیری کند.^{۱۰۳}

مسأله‌ای که در این مشاجرات بارها مطرح شده آن است که اداره امور حرمین شریفین به یک تشکیلات بین المللی اسلامی سپرده شود. این عقیده تازه‌ای نیست. طی سال‌ها، این عقیده توسط نویسندگان، جنبش‌ها و برخی از سیاستمداران - اعم از شیعه و سنی - مطرح شده است.^{۱۰۴} بی‌تردید اگر این پیشنهاد به وسیله ایران یا هر گروه شیعه دیگر از سایر نقاط جهان مطرح شود، دیر یا زود، توجه مسلمانان جهان را از وجود یک جامعه شیعه در حجاز جلب خواهد کرد. نتیجه آن که حاکمیت سعودی (که هرگونه کنترل بین المللی را بر حرمین شریفین رد می‌کند) با سوء ظن فزاینده‌ای در حال کنترل این اقلیت هستند. حتی ممکن است در اندیشه برخی از اقدامات پیشگیرانه نیز باشند.

فتوهای جدیدی توسط علمای وهابی مانند عبدالعزیز بن باز، ابن جبرین و دیگران صادر شد. دایره بر این که شیعیان (دوازه‌امامی‌ها و همچنین زیدی‌ها) ملحد هستند و این که بنا بر این، به طور مثال، مسلمانان واقعی [سنی] حتی نباید از گوشت حیواناتی که توسط قصابان شیعی ذبح می‌شوند، استفاده کنند.^{۱۰۰}

با این همه، گفته می‌شود تسامح و نرمی در سیاست وهابیون سعودی نسبت به شیعیان کشور سعودی، از جنگ خلیج [فارس] در سال ۱۹۹۱ به بعد به ویژه از سال ۹۳ و ۹۴ به این سو، در پیش گرفته شده است. حتی قول‌هایی داده شده است که ممنوعیت مساجد و حسینیه‌ها برداشته شده و برگزاری مراسم عزاداری (عمومی) اجازه داده شود. به هر روی، چنین به نظر می‌رسد که اگر هم چنین تخفیف‌هایی وجود داشته باشد، تنها ویژه منطقه شرقی است نه مدینه.^{۱۰۱}

چنین به نظر می‌رسد که شیعیان مدینه، در مقایسه با هم‌مذهبان خود در منطقه شرقی، حتی به دنبال انقلاب ایران در ۱۹۷۸/۷۹ کمتر سیاسی شده‌اند. آنان در بیشتر موارد، از دخالت در سیاست داخلی و تنش‌های سیاسی ایجاد شده،



چنین مبارزه‌ای، کمکی به نخواستله نخواهد کرد؛ گرچه جلب توجه بین‌المللی به وضعیت دشوار این اقلیت، موضوع دیگری است. ۱۰۵

تاکنون دولت ایران و همچنین متحدان دیگر وی در خارج از کشور، از هرگونه برنامه مبارزاتی قاطعانه به نفع نخواستله خودداری ورزیده‌اند. در حقیقت

● پی‌نوشتها:

۱. خسی در میقات، ص ۶۶ (ترجمه انگلیسی، ص ۴۵)
۲. *hajj Masail*, 55
۳. معجم قبائل العرب، ج ۲، ص ۱۱۷
۴. رحله، ص ۵۲ مقدمه.
۵. چاپ اول در قاهره، به سال ۱۹۱۰ و ویرایش جدید، همانجا، ۱۹۱۱
۶. به آنچه در صفحات پیشین نقل کردیم، مراجعه فرمایید. شگفت آن که همین عدد در چاپ جدید دهخدا، لغت نامه، ج ۱۱، ص ۳۱۰ نیز آمده است.
۷. سفرنامه، ص ۲۱۰ (ترجمه انگلیسی، ص ۲۵۷)
۸. تحفة الحرمین، ص ۲۳۵
۹. حسن، الشیعه، ج ۱، ص ۶۸. وی حدود ۱۰۰۰۰۰ شیعه دوازده امامی را برای مدینه و اطراف آن و رقم ۲۰۰۰۰ نفر را برای جده، طائف و مکه یاد کرده است. همین طور ۱۶۰۰۰۰ نفر زیدی و رقمی میان ۲۵۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ نفر اسماعیلی مذهب برای تمامی کشور سعودی نوشته است.
۱۰. الخویی، شیعه، ص ۴؛ در باره وادی فرع پیش از این توضیحاتی آوردیم.
۱۱. *The Holy cities*, 553, 563. فتوایی در تأیید این اقدام، توسط شماری از علمای سنی مدینه، به درخواست ابن بلیهد انتشار یافت. سید محسن امین، فتاوی مخالف این اقدام را در کشف الارتیاب، ص ۳۵۹ آورده است. ترجمه ایتالیایی این فتوا را بنگرید در: *Oriente Moderno* (Rome), vol. 6 288. (1926),
۱۲. Peskes: *Muhammad b. Abdlwahhab*, 146, 320
۱۳. برای نمونه نک: الامین، «کشف»، ص ۶۰؛ نجفی، «مدینه‌شناسی»، صص ۳۳۹ - ۳۳۷؛ مغنیه، «هذه هی»، صص ۴۹ - ۴۶؛ و همان مطلب در «تجارب»، صص ۳۷۳ - ۳۷۱؛ فقیهی، «وهاییان»، ص ۲۱۵؛ سالور، «ارمغان»، صص ۱۸، ۲۲ تا ۲۴؛ حسن، «الشیعه»، ج ۲، ص ۲۰۳؛ اطلاعاتی هم

توسط هاجری و سامرای آمده که بیشتر آنها اشاره شده است. شماری از نویسندگان سنی زائر مدینه نیز از اقدامات وهابیان انتقاد کرده‌اند. برای نمونه نک: هیکل، «فی منزل الوحی»، ص ۵۲۵

مترجم: انعکاس این مسأله در ایران چنان بود که در اوایل شهریورماه سال ۱۳۰۴ شمسی که خبر واقعه هولناک تسلط وهابیان بر مدینه به ایران رسید، علما دست به تشکیل مجالس مشورتی زدند و دولت نیز اطلاعیه‌ای رسمی در این باره صادر کرد. همچنین، دولت روز شانزدهم صفر آن سال را تعطیل کرد و در مجلس نیز مذاکراتی در این باره صورت گرفت. رضا خان که آن زمان سردار سپه نامیده می‌شد، اطلاعیه زیر را صادر کرد:

متحد المآل، تلگرافی و فوری است.

عموم حکام ایلات و ولایات و مأمورین دولتی.

به موجب اخبار تلگرافی از طرف طایفه وهابی‌ها، اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی‌نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثر می‌باشد. عجالتاً با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری، یک روز تمام، تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهذا مقرر می‌دارم عموم حکام و مأمورین دولتی، در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.

ریاست عالیة قوا و رئیس الوزراء - رضا.

روز یاد شده تعطیل شد و از نواحی مختلف تهران، دستجات سینه‌زنی و سوگواری به راه افتاده، در مسجد سلطانی اجتماع کردند. عصر همان روز نیز یک اجتماع چند ده هزار نفری در خارج از دروازه دولت تشکیل شد و سخنرانان مطالب تندى علیه اقدام وهابی‌ها ایراد کردند. (تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، تهران، علمی، ۱۳۷۴)، ج ۳، صص ۳۹۵ و ۳۹۶

گویا برای مدتی اوضاع آرام بود تا آن‌که خبر انهدام بقاع شریفه در بقیع انتشار یافت و بار دیگر در خردادماه ۱۳۰۵، جریان مزبور خیرساز می‌شود. از نجف، دو تن از مراجع تقلید، مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی و محمد حسین نائینی تلگرافی به تهران می‌زنند که متن آن چنین است:

قاضی وهابی به هدم قبه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع حکم داده؛ ۸ شوال مشغول تخریب. معلوم نیست چه شده با حکومت مطلقه چنین زانده‌قه و حشی به حرمین. اگر از دولت علیه و حکومت اسلامیة علاج عاجل نشود، علی‌الاسلام السلام.

به دنبال آن، مدرس در مجلس نطقی کرد و از شاه خواست تا افرادی از نمایندگان مجلس معین کند تا کمیسیونی ترتیب داده و در این باره مشورت کنند. نتیجه کمیسیون آن شد که در این باره تحقیق بیشتری صورت گیرد و پرونده‌هایی که از قبل در باره ماجرای وهابیان است، مطالعه شده، ضمن



تلگرافی خیر این واقعه به همه ولایات اعلام شود. در همین جلسه، مستوفی الممالک با پیشنهاد مدرس، پست نخست وزیری را پذیرفت.

پس از آن نیز، مستوفی الممالک در مقام ریاست وزرایی ایران، اعلامیه مشروحه در باره این واقعه صادر کرد، ضمن اعلام انزجار از این حرکت فجیع و وحشیانه، از قاطبه مسلمانان خواست تا «به حکم وحدت عقیده اسلامی، متفقاً به وسایل ممکنه از این عملیات تجاوزکارانه جلوگیری به عمل آورند و از آنجا که حریم شریفین حقیقتاً به تمام عالم اسلام تعلق دارد و هیچ ملت مسلمان، دون ملت دیگر حق ندارد این نقاط مقدسه را که قبله جامعه مسلمانان و مرکز روحانیت اسلام است به خود اختصاص داده تصرفات کیف مایشاء نماید و اصول تعالیم خود را بر عقاید دیگران تحمیل کند؛ بنابراین، از تمام ملل اسلامی تقاضا می شود که در یک مجمع عمومی ملل اسلامی مقدرات حریم شریفین را حل و تسویه نمایند و قوانین و نظاماتی وضع گردد که تمام مسلمانان بر طبق عقاید مختصه خود بتوانند آزادانه از برکات روحانی و فیوض آسمانی اماکن مقدسه مکه معظمه و مدینه طیبه برخوردار و متمتع شوند.

(تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۸۶، ۸۷، ۹۲ و ۹۳).
 ۱۴. Rutter: *The Holy Cities*, 563. مدنی و زُعبی، «الاسلام»، ص ۱۲۶؛ بر اساس گزارش انصاری، نخواهه نمی خواستند مردگان خود را در کنار سنیان دفن کنند. نک: به آنچه پیش از این (ص ۳۰۳ اصل مقاله) در باره آنان نقل کردیم.

۱۵. ابن موسی، «وصف»، ص ۱۱؛ ۴؛ 2، Burton: *Personal Narrative*, vol. 2, 4؛

۱۶. نک: مقدمه عبید مدنی بر کتاب ابن موسی، وصف، ص ۱۰

۱۷. همان، ص ۱۲

۱۸. Burton: *Personal Narrative*, vol. 2, pp. 2, 31 و نقشه در vol. 1, 392.

ترجمه متن عربی سفرنامه بورتون چنین است: وی در شرح عبور خود از آن حدود، به طناب‌های فراوان خیمه‌ها اشاره کرده که بدون هیچگونه نظامی به این سوی و آن سوی کشیده شده است. پس از آن می‌نویسد: بالأخره به نهایت در رسیدیم و به عمد، به سمت موضع منحنی (محل کثافات) که شیعیان نخواهه در آن سکونت دارند، در عوض رفتن به سمت بقیع که مقبره صالحین است، رفتیم که سید حامد مسیر مرا اصلاح کرد... نک: بورتون، الرحله، (ترجمه و تحقیق عبدالرحمان عبدالله الشیخ، قاهره، هیئته العامة المصریه، ۱۹۹۴) ج ۲، ص ۱۶۴. بورتون در صفحه بعد از آن، می‌نویسد: هر کسی که در مدینه بمیرد، از ساکنان شهر باشد یا افراد غریب، در بقیع دفن می‌شود، مگر شیعیان و زنادقه. همان، ص ۱۶۵. بورتون در جای دیگری از این سفرنامه خود، در باره سادات می‌نویسد: محل اقامت آنان در حش ابن سعد است که یک محله مسکونی در خارج از مدینه به سمت جنوب از در الجنازه به آن سو است. البته هیچ اعتراضی در اقامت آنان در داخل حصار مدینه وجود ندارد. بعد از مردن آنان، مرده (برای نماز) به حرم نبوی آورده می‌شود، مشروط بر آن که کارهای زشتی از او گزارش نشده

باشد. اینان در بقیع دفن می‌شوند. چنین برخورد مسامحه‌آمیزی با آنان، از آن روی است که فرض بر آن است که برخی از آنان بر مذهب سنی هستند. حتی رافضیان آنان نیز تشیع خود را پنهان می‌کنند. همان، صص ۱۴۱ و ۱۴۲، «مترجم».

۱۹. *The Shi'a*, 5

۲۰. گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۹۹

لازم بود مؤلف به مطالبی که در سفرنامه‌های دوره قاجاری، در باره قبر شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۳ قمری) در بقیع، آن هم در کنار قبور ائمه بوده و میان سنیان به «مقبره شیخ الروافض» شناخته می‌شده است، اشاره می‌کرد. در «حج‌گزاری ایرانیان در دوره قاجار» چنین آمده است: در پشت دیوار قبور ائمه بقیع، قبر شیخ احمد احسائی بوده که برخی از زائران ایرانی آنجا را نیز زیارت می‌کرده‌اند. (سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۷۲؛ سفرنامه دختر فرهاد میرزا، ص ۲۸۸).

ملاابراهیم کازرونی و نایب الصدر شیرازی شعری را که روی سنگ قبر احسائی بوده، آورده‌اند (کازرونی، ص ۳۷۸؛ نایب الصدر، صص ۲۲۸ و ۲۲۹) فراهانی متن سنگ قبر احسائی و شعر را آورده که سال فوت احسائی در آن (۱۲۴۳) حک شده بوده است. وی ادامه می‌دهد که سنی‌ها آن را مقبره شیخ الروافض می‌دانند. وی کرامتی نیز در باره شیخ نقل کرده که مربوط به دزدانی است که می‌خواستند سنگ قبر شیخ را از جا کنده، ببرند. همو افزوده است که قبر شیخ الاسلام شیراز نیز که در سال ۱۲۸۶ درگذشت، کنار قبر احسائی است. (فراهانی، صص ۲۳۰ و ۲۳۱). نک: جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر هشتم، صص ۲۴۵ و ۲۴۶

آقای علم الهدی نیز می‌گوید: هر کس از شیعیان، در مدینه مرحوم می‌شد، در نزدیک قبور ائمه دفن می‌کردند؛ البته با فاصله سه تا شش متر. بعد از آقای لواسانی هم همین طور بود؛ به طوری که ایشان می‌فرمود: من پول می‌دهم به این قبرکن‌ها که اگر از سادات یا از زائران حجاج به رحمت خدا رفتند، در بالاسر قبور امامان معصوم دفن کنند. مهدوی‌راد، جعفریان، با کاروان عشق، ص ۳۶۴

۲۱. *Lecker: Muslims*, 74, 145 و نک: *EI*, vol. 6. 642

۲۲. فی منزل الوحی، ص ۵۷۴ (و نسبة مسجد الضرار الی هذا المكان وهم).

The Shi'a, 5. ۲۳

۲۴. مدنی و زعبی، «الاسلام»، ص ۱۲۶

عبارت متن عربی چنین است: «و اما الشيعة المدينة المنورة، فهم بقية الأنصار الكرام، الذين لم يغادروها، لأنهم كانوا يشرفون على الفلاحة و تنسيق النخيل، فانسبوا الى النخلة، و قد كانوا بضيق شديد حيث لم يسمح لهم جهلة الباشوات بارتداء الألبسة العامة، بل فرضوا عليهم العمائم الحمراء، و اللون البرتغالي من الثياب و امتنان الحرف الحفيرة، كما خصصوا بمدافنهم... و النخلة الجعفرية اليوم، قد رفعت عنهم تلك الأغلال، و منحوا كل حقوق الإنسانية العليا، التي فرضها الله للناس كافة في القرآن



- المجید، فأنشئت لهم المدارس الحدیثة، و أصبحوا یشاركون إخوانهم فی كل شیء.» همان، ص ۱۲۶
۲۵. Rutter: *The Holy cities*, 552
۲۶. آثار، ص ۲. همچنین نک: هیکل، فی منزل، نقشه ضمیمه ص ۵۱۲؛ نجفی، مدینه‌شناسی، نقشه ش ۴۵؛ ابن سلام، مدینه، ص ۲۴۱
۲۷. Bildwr, no 63a روشن است که این نقشه، همانند نقشه قدیمی تری که توسط بتونی (رحله، نقشه چسبیده به ص ۲۵۲) کشیده شده و جز آن، بر اساس بورکهارت (*Travels*, vol. 2, 144) و بورتون (*Personal Narrative*, vol. 1, 392) می‌باشد. نیز نک: Butter, op. cit., و *The Middle East* *Intelligence Handbooks*, vol. 2, 562. بورکهارت (ج ۲، ص ۱۴۶، ش ۳۷) و عده‌ای دیگر از نویسندگان غربی که شامل Butter نیز می‌شود، منطقه جنوب درب الجنائز را EI-Shahriye نامیده‌اند؛ نامی که توسط هیچ نویسنده مسلمان بکار نرفته است.
۲۸. در لغت به معنای جدایی جویان - کنایه از شیعیان.
۲۹. Burton, vol. 1, 396 (ترجمه عربی: رحلة بیرتون، ج ۲، ص ۱۰۱)
۳۰. حافظ، المدینه، نقشه ضمیمه ص ۲۰۸؛ ابن سلام، المدینه، ص ۱۷۳ (ش ۷)؛ بلهیشی، المدینه، ص ۳۲
۳۱. نجفی، مدینه‌شناسی، نقشه ش ۳۶ - ۴۰؛ ۴۲ - ۴۳، ۴۶
۳۲. مقاله: AL-Madina, 999
۳۳. همان، ص ۱۰۱ (نقشه جدید شهر)؛ *Bindaqji: Maps*؛ *Farsi: Map*؛ بدر، تاریخ، ج ۳، نقشه ضمیمه ص ۳۰۱
۳۴. (سفرنامه سال ۱۹۳۵) *Philby: A Pilgrim*, 59؛ بیگلری، احکام، ص ۳۵۳؛ شهابی، اوقاف، ص ۱۲۸؛ آل احمد، خسی درمیقات، ص ۷۶ (از سال ۱۹۶۴)؛ مکی، سکان، ص ۱۲۷ (حوش النخاوله).
۳۵. الشیعه، ج ۱، ص ۶۷؛ نک: *Farsi: Map and Guide*.
۳۶. Greenshields: *Quarters*, 120
۳۷. سید رجب، المدینه، 39ff؛ همچنین نک: حافظ، فصول، صص ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۰؛ برای اطلاعات بیشتر نک: ابن سلام، المدینه، صص ۱۹۵ - ۱۹۲؛ *Die Zeltstadt*, 226-28؛ مصطفی، المدینه.
۳۸. بدر، تاریخ، ج ۳، صص ۳۲۳ - ۳۱۰؛ در باره طرح توسعه عظیم حرم برای نمونه نک: Al-Nounou: *On s'y rend*, و *Al-Hamid: Expansion* در سال ۱۹۹۷ یک پلان اصلی برای مدینه انتشار یافت. بر اساس گفته امیر مدینه، شاهزاده عبدالمجید، حاکمیت بر آن است تا مدینه را به صورت یکی از پیشرفته‌ترین شهرهای دنیا درآورد. (2). (Arab News, Aoril 13, 1997, p. 2).
۳۹. *The Shi'a*, 4. بر اساس گفته الحسن (الشیعه، ج ۱، ص ۶۷) شماری شیعه در باب الکما در شمال غربی مسجد النبی ﷺ سکونت دارند.

۴۰. برای نمونه نک: الیوسف، المساجد، صص ۲۵، ۴۶ تا ۴۸، ۶۶، ۷۴، ۸۲، ۹۱، ۹۵ (یادداشت ش ۴ و ۵).
۴۱. مکی، توزیع، p. 2، Arab News، February 2، 197.
۴۲. حافظ، فصول، صص ۳۰۶، ۳۰۷؛ Rasch: *Die Zeltstadt*، 226؛ بدر، التاریخ، ج ۳، ص ۲۳۲
۴۳. خوبی (Khoei)، همان، ص ۴
۴۴. نک: پاورقی ش ۲۴۴
۴۵. عبارت آل احمد چنین است: برگشتن با جواد - شوهر خواهر جلال - رفتیم سراغ باغ صفا که حجاج آن قدر حرفش را می‌زنند. چنان «باغ باغ...» می‌کردند که گمان کردم «ارم» شیراز است یا اصلا خود باغ بهشت. اما نخلستانی مخروطه بود و بالایش آبی از موتورخانه‌ای به استخری می‌ریخت... اینها حجاجی هستند که خرجشان با خودشان است و فقط پول مختصری به یک راهنما داده‌اند برای سرپرستی داشتن در امور مذهبی. و شبی یک ریال سعودی کرایه باغ می‌دهند. در عوض برای استحمام مزدی نمی‌دهند. به خلای - توالت - عمومی‌شان هم سرزدم. صد رحمت به خلای مسجد شاه در بیست سال پیش! خسی در میقات، صص ۴۴ و ۴۵، «مترجم».
۴۶. خسی در میقات، ص ۴۴ (ترجمه انگلیسی، ص ۳۰) برای باغ مرجان به عنوان محل برگزاری نماز جمعه نک: سالور، ارمغان، صص ۲۰، ۲۵
- عبارت جلال این است: و خود صاحب باغ یک یزدی یا اصفهانی مجاور شده و سخت چاق و سخت خوش و بش‌کننده، «مترجم».
۴۷. وصف، صص ۲۷، ۵۴؛ نایب الصدر شیرازی، تحفة الحرمین، ص ۲۳۳
۴۸. وصف، ص ۵۴ (شاید مقصود السید صافی الجعفری باشد که در همان کتاب صص ۴۳ و ۵۰ از وی یاد شده است). فرهاد میرزا که در سال ۱۸۷۵ به مدینه سفر کرده است، از السید صافی به عنوان میزبان خود یاد کرده است. خانه او باغی با درختان نخل بوده است. (سفرنامه، صص ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۸).
۴۹. در باره استفاده از این باغ‌ها در دوره اخیر، حجة الاسلام علم‌الهدی با شرحی از وضعیت نخاوله می‌گوید: کلمه نخاوله و نخاوله عبارت از شیعیان مدینه است که زندگانی خود را در جنوب بقیع و جنوب حرم رسول خدا ﷺ می‌گذراندند و سه باغ در اختیارشان بود که از آن ارتزاق می‌کردند. یکی باغ صافیه که مالکش سنی بود، اما عاملین آن شیعه بودند و دیگری باغ ملائکه بود و سوم باغ مرجان... شیعیانی که می‌آمدند به دو دسته تقسیم می‌شدند:
- یک دسته، مثل ما به باغ صافیه می‌رفتند و با دادن بیست ریال سعودی و بستن چادری دور چهار درخت و از آذوقه و غذا و خشکیاری که از ایران آورده بودند با پخت و پز خودشان زندگی را اداره می‌کردند. در حقیقت بیست ریال، حق ورودی این باغ بود و موتور آب هم تازه درست شده بود و آب در اختیار مردم می‌گذاشت تا مردم اینجا زندگی کنند.
- دسته دیگری از مردم هم، که یک سال ما هم با آنها بودیم، به خانه‌های سادات و غیر سادات مدینه



می‌رفتند. به سادات آنها «هاشمیین» و به شیعیان «نخاوله» می‌گویند که لغت نخاله از نَحُول است که نَحُولی یعنی کسی که درخت خرما را پیوند می‌زند و خبره در کار نخل است. این شهرت هم به دلیل این است که می‌گویند اجداد ما عمال باغ‌های ملکی حضرت زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بودند. این سه امام که از اول تا آخر ساکن مدینه بودند، معروف است که این باغ‌ها در سابق متعلق به همین بزرگواران بوده است و اجداد ما، غلامان و باغداران و خدمتگزاران این امامان معصوم بودند. در خانه هایشان که می‌رفتیم می‌دیدیم که مفاتیح الجنان - اگرچه به تازگی چاپ شده بود ولی آنجا - در خانه‌ها یافت می‌شد. عکس‌های ترسیمی از امامان معصوم در اتاق‌هایشان بود و ساداتشان شجره‌نامه‌هایی داشتند که در ظروف فلزی نگه می‌داشتند که نشان می‌داد آنها از اولاد ائمه معصوم علیهم‌السلام هستند. هم علاقه قلبی داشتند و هم شواهد نشان دهنده بستگی آن‌ها به ائمه بود. در آن وقت شیخ محمدعلی عمراوی - در متن در باره او مطالبی خواهد آمد - که الان بیش از [سخوانید: حدود] نود سال دارند مرد کاملی بودند که تحصیلاتشان در نجف بوده است؛ ایشان خانه کوچک خودشان را اجاره می‌دادند و یک سال ما میهمان ایشان بودیم. آن وقت تازه آمده بودند. نک: مهدوی و جعفریان، باکاروان عشق (تهران، ۱۳۷۲) صص ۳۶۱ و ۳۶۲، «مترجم».

۵۰. الاحتجاجات، ص ۲۴؛ در فارسی «مناظرات»، ص ۴۱

۵۱. برای آگاهی از مدینه در دوره اخیر عثمانی و هاشمی نک: شامخ، التعليم، ص ۵۹؛ دهیش، مدارس ابتدایی (Elementary Schools)؛ بلهیشی، همان، ص ۱۱۱؛ الانصاری، التعليم.

۵۲. مدنی و زُعبی، الاسلام، ص ۱۲۶؛ در باره شیخ محمد دفتردار نک: حافظ، المدینه، ص ۱۶۷؛ ابن سلام، موسوعة الادباء، ج ۱، ص ۳۶۱

۵۳. Ende: *Arabische Nation*, 191

۵۴. حسن، ضحّه، ص ۱۶؛ نک: "Issues" (Paris), January 1992, 7

khoei, 4 . ۵۵

۵۶. حسن، الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۱

khoei, 4 . ۵۷

۵۸. همان. باید مواردی را که کسانی از روی تقیه توانسته‌اند به موقعیت‌های شایسته‌ای دست یابند، از این قاعده کلی استثنا کرد. موارد متعددی از این قبیل را شیعیان زائری که به نوعی به برقراری رابطه دوستانه با سعودی‌ها موفق می‌شوند، می‌توانند ببینند یا بشنوند، «مترجم».

۵۹. *L'Arabia Saudiana*, 92

۶۰. جبهة الاصلاح، جحیم، ص ۷؛ العطار، الحركات، ص ۷۰؛ السعید، تاریخ، ص ۴۹۱؛ امینی،

مکه، ص ۳۰۵ (جبهة و العطار سال ۱۹۵۳ را یاد کرده‌اند در حالی که دو منبع دیگر، سال ۱۹۵۲ را

نوشته‌اند).

۶۱. السعید، همان، ص ۴۹۲
- دست کم می‌توان این احتمال را به عنوان احتمال اول مطرح کرد که مقصود آنان، ایجاد نقابت برای سادات و تعیین نقیب برای آنان بوده است. این احتمال، به اصطلاح نقیب نزدیک‌تر است تا نقابت یا سرپرستی حجاج شیعه که مزورون برای رعایت امور مذهبی زائران شیعه، مسؤولیت آن را برعهده می‌گرفتند و مبلغی به عنوان اجرت دریافت می‌کردند.
۶۲. حسن، الشیعه، ج ۲، ص ۲۹۶
۶۳. رفعت‌پاشا، مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۴۰؛ Rutter: op. cit., 552
۶۴. سفرنامه، ص ۲۶۵
۶۵. لغتی که مؤلف به کار برده و گویا مقاله‌ای هم در آن باره نوشته است *Flagellations* می‌باشد. این لفظ؛ ام از سینه زنی، زنجیر زنی و حتی قمه زنی بوده و در واقع، شلاق زنی است.
۶۶. Ende: *The Flagellations*, 26-28
۶۷. برای اطلاعات بیشتر نک: حسن، الشیعه، ج ۲، بسیاری از موارد؛ لجنة الدولیه، حقوق، صص ۴۴ - ۴۲
۶۸. نک: مقاله‌ای که Mark Sedgwick در این موضوع نوشته است.
۶۹. Khoei: *The Shi'a*, 5. شهادت ثالثه (أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ) نیز به صورت علنی در اذان آورده نمی‌شود. در باره بحث در باره استفاده از مهر توسط زائران شیعه خارجی نک: شیرازی، الاحتجاجات، صص ۱۳ تا ۱۶ (مناظرات، صص ۱۷ تا ۲۲).
۷۰. *Al-Madine*, El, vol. 5, 999
۷۱. هذّه هی، ص ۵۰؛ تجارب، ص ۳۷۴
۷۲. *The Shi'a*, 5
۷۳. بیگلری، احکام، ص ۳۵۳
۷۴. خاطرات، ص ۸۰، ۸۴
۷۵. بدر، تاریخ ج ۳، ص ۲۴۱ - ۲۳۶؛ بلهیشی، همان، صص ۱۰۵ - ۸۵؛ انصاری، التعلیم، صص ۶۴۰ - ۶۱۰
۷۶. در باره وی نک: رازی، محمد شریف، گنجینه، ج ۴، صص ۵۳۷ - ۵۳۵ نامبرده آثار متعددی در باره مکه و مدینه دارد.
۷۷. منازل الوحی، ص ۱۱۰ [ترجمه متن نامه در صص ۱۲۹ - ۱۱۴ آمده است.]
- عنوان دیگر کتاب بالا «ارض النبوة جسر عظیم» است. در میان آثار کمره‌ای کتابچه‌ای با عنوان پیام ایران به نجد و حجاز و مصر (تهران، ۱۳۸۲ ق. چاپ اسلامی، به مناسبت یکمین سالگرد رحلت آیه‌الله بروجردی) چاپ شده که افزون بر پیام، ادامه کتاب در باره غلاة و مبارزات امامان علیهم‌السلام با غلو می‌باشد. وی همچنین کتابی با عنوان «قبله اسلام کعبه یا مسجد الحرام» دارد، «مترجم».



۷۸. قیسی، حیات، ص ۱۰۶؛ و در باره شرف الدین نک: EI, vol. 9, 314
۷۹. در باره او نک: EI, 3-4, 157 و Encyclopaedia Iranica, vol. 4, 376-379
۸۰. در این صفحه، مطلبی در این باره نیامده است. به علاوه شمس آل احمد در شرح حال برادرش محمد تقی طالقانی (متولد ۱۲۸۰) نوشته است: وی از شاگردان نخبه مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و نماینده ایشان - و نه آیه الله بروجردی - در مدینه برای شیعیان نخواستگاری آن شهر بوده است. در آنجا افزوده است که: به سال ۱۳۳۰ توسط ایادی ملک فیصل مسموم و کشته شد. نک: آل احمد، شمس، از چشم برادر (قم، کتاب سعدی، ۱۳۶۹) ص ۱۹۴.
- گفتنی است که علی دوانی هم در شرح حال آیت الله بروجردی و بیان فعالیت های ایشان در اعزام مبلغ به خارج از کشور، یاد از محمد تقی طالقانی نکرده است. نک: زندگانی زعییم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی، صص ۲۵۷ - ۲۵۲ (تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۲).
- در مصاحبه ای که با شیخ عمری صورت گرفت - و در ادامه همین مقاله خواهد آمد - ایشان نیز تصدیق کردند که طالقانی، نماینده مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی بوده است. همچنین جناب حجة الاسلام علم الهدی در خاطرات حج خود گفته اند که سید محمد تقی طالقانی از طرف آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به مدینه اعزام شده بود. نک: مهدوی راد، محمد علی؛ جعفریان، رسول، با کاروان عشق (تهران، مشعر، ۱۳۷۲)، ص ۳۶۰، «مترجم».
۸۱. آل احمد، خسی، ص ۱۳۹ (ترجمه انگلیسی، ص ۱۱۵)
۸۲. رازی، آثار، ج ۲، ص ۳۴۸؛ گنجینه، ج ۴، ص ۵۰۶؛ ج ۷، ص ۶۶ (تصویر او در آثار ج ۲، ص ۳۴۹ و گنجینه ج ۴، ص ۶۹۲ آمده است).
۸۳. جلال آل احمد برای مدتی در حزب توده بود، اما در سال ۱۳۲۶ ش. به همراه تنی چند از اعضای برجسته حزب، از جمله خلیل ملکی از حزب بیرون رفت. وی پس از سرخوردگی از جریانات رشتفکری و غرب گرا، بار دیگر به مذهب روی آورد و ایمان مذهبی او در جریان نهضت روحانیت در سال های ۴۱ تا ۴۳ بیشتر شد. سفر حج وی و حتی مکاتباتش با امام خمینی نشان از گرایش مذهبی او دارد؛ چیزی که سبب خشم روشنفکران لامذهب دوره اخیر شده، به رغم سهم آشکار او در ادبیات داستانی معاصر، با کمال بی اعتنایی، با وی برخورد می کنند.
۸۴. خسی در میقات، ص ۴۰، ۶۶ و ۱۶۷ (ترجمه انگلیسی، صص ۷، ۴۵ و ۱۱۵) نک: Mottahedeh: The Mantle, 303
- تنها در صفحه ۴۰ خسی در میقات آمده است: ... نگو که این یک کاسب نخواستگاری است. اقلیت شیعه اهل مدینه. که برادر مأمور روحانی میان ایشان بود و در سال بیشتر دوام نیاورد و در همین بقیع خاکش کردند. فردا سراغ قبرش خواهیم رفت، «مترجم».
۸۵. جناب حجة الاسلام علم الهدی در خاطرات خود می گویند: نماینده حضرت آیه الله سید ابوالحسن

اصفهانى رحمته الله آقای سید محمد تقی طالقانی، در کنار یکی از همین باغ ها در خانه نخاوله ای ها ساکن بودند و بعد از ایشان که آقای سید احمد لواسانی از تهران، به دستور آیه الله بروجردی آمدند و ماندگار شدند، ایشان در باغ ملائکه، اتاق کوچکی برای خودشان درست کرده بودند و آنجا بودند. مهدوی و جعفریان، با کاروان عشق، ص ۳۶۱

۸۶. رازی، آثار، ج ۲، ص ۳۴۹؛ سالور، ارمغان، صص ۲۶، ۲۸ و ۳۴

۸۷. بنا به نقل آقای علم الهدی، وی پس از درگذشت آیه الله بروجردی، از طرف آیه الله عبدالهادی شیرازی، آیه الله حکیم، آیه الله شاهرودی و حتی آیه الله خویی، به این وظیفه اشتغال داشته است. مهدوی راد، جعفریان، با کاروان عشق، ص ۳۶۹، «مترجم».

۸۸. رازی، گنجینه، ج ۲، ص ۲۲۲

۸۹. به نظر می رسد این پرسش مؤلف بی مورد باشد. نخست بدان دلیل که اگر طالقانی از طرف مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به مدینه اعزام شده باشد، این پرسش از اساس منتفی است. و نکته دیگر آن که، زمانی که مرحوم بروجردی کسی را فرستاده، مرجعیت مطلق را داشته و اصولاً قم بر جهان تشیع حکومت داشته است. به علاوه، آقای عمری (که در حال نزدیک به نود سال دارند) در آن زمان، در حادی نبوده اند که رهبری دینی نخاوله را داشته باشند، «مترجم».

۹۰. اعیان، ج ۱۰، ص ۳۶۴؛ همچنین نک: به مطالب صفحه ۲۸۹ (متن اصلی).

۹۱. بلادی، نسب، ص ۶۶؛ Oppenheim: *Die Beduinen*, vol. 2, 379-382

۹۲. *The Shi'a*,

۹۳. الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۷

۹۴. الشخص، من علمائنا (نام شیخ عمری هم به عنوان شاگرد او در ص ۲۹۸ یاد شده است) در باره خاندان الشخص نک: همان (؟) الأثر، صص ۱۱۴ تا ۱۱۶؛ امینی، معجم رجال، ج ۲، ص ۷۲۲

۹۵. *The Shi'a*, 5

۹۶. همان.

۹۷. نک: Kramer: *Behind the Riot*؛ و Kramer: *Tragedy and Khomeini's Messengers*

۹۸. الشیعه، ج ۱، ص ۶۶

۹۹. *Ende: Sunni Polemical Writings*

۱۰۰. حسن، الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۱؛ همان نویسنده، ضجه، چاپ پاریس، ژانویه ۱۹۹۲؛ همچنین نک:

بن باز، فتاوی هیئته کبار، ص ۱۳۶؛ همان نویسنده، فتاوی اسلامی، ج ۳، صص ۱۰۴ تا ۱۰۷

۱۰۱. al-Rasheed: *The Politics*, esp. 113

۱۰۲. نک: (پاورقی ۲۹۶ Kramer) و مقاله همان نویسنده در *Middle East Contemporary Survey*, vol.

11 (1987)



Al-Khoei, 5 . ۱۰۳

۱۰۴ . نک: 175 , (1987) , *Middle East Contemporary Survey*, vol. 11 برای اطلاعات بیشتر نک:
 77-85 *Bangash: The Makkah Massacre*, esp. همچنین: آل احمد، خسی در میقات، ص ۴۵
 (ترجمه انگلیسی، ص ۳۱).

۱۰۵ . در اینجا افزودنی است که روابط مسؤولان ایرانی با رهبر شیعیان مدینه، همیشه گرم بوده، اما مصالح سیاسی، به ویژه مصلحت آنان ایجاب می‌کرده است تا روابط میان آنان، طبیعی بوده و تحریک‌آمیز نباشد. پس از سه سال تعطیلی حج، به دنبال فاجعه جمعه خونین، یعنی سال‌های ۶۷ تا ۶۹ شمسی، در سال ۱۳۷۰ باز هم رهبر شیعیان این جرأت را داشت تا دیداری با مسؤولان بعثه ایران داشته باشد. در گزارشی در این باره آمده است: امروز - ۱۸ ذی قعدة ۱۴۱۱۲ خرداد ۱۳۷۰ - جمعی از علمای حاضر در بعثه مقام معظم رهبری، به همراه حجة الاسلام تسخیری، معاونت امور بین الملل بعثه، با شیخ العمری از روحانیون برجسته عربستان و رهبر شیعیان مدینه ملاقات کردند. این دیدار در حسینیه شیعیان مدینه واقع در یکی از نخلستان‌های اطراف این شهر انجام شد. شیخ العمری، با پشت سر نهادن حدود هشتاد بهار، همچون نگینی در میان شیعیان مدینه می‌درخشد. ایشان دوران تحصیلات حوزوی خود را در نجف اشرف گذرانده و به عنوان یک شخصیت علمی قدیمی محسوب می‌شود. در مدینه شخصیت دیگری هم‌تراز با ایشان نیست. شیخ العمری به گرمی از دیدارکنندگان استقبال کردند و به آنان خوش آمد گفتند. ایشان عنوان نمودند که شیعیان نگران سلامتی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای بوده و برای صحت سلامتی ایشان دعا می‌کنند. نک: سیمای حج در سال ۷۰، گزارشی از فعالیت‌های بعثه مقام معظم رهبری، (تهران، ۱۳۷۱) صص ۴۷ و ۴۸